

DOI: <https://doi.org/10.22067/jls.v51i1.80531>

درباره دو واژه کمیاب شاهنامه

(یادگار، سند)

دکتر اکبر نحوی^۱

چکیده

با آنکه طی چند دهه اخیر در شرح دشواری‌ها و رفع مبهمات لغوی شاهنامه کوشش‌هایی شده است، هنوز کم نیستند بیت‌هایی که مبهم‌اند و یا واژه‌ها و ترکیباتی که معنای دقیق آنها روشن نیست؛ از آن جمله است واژه «یادگار» که در بیتی از شاهنامه کاربرد خاصی دارد و «سند» که دست کم سه بار در شاهنامه استعمال شده و به نظر نمی‌آید که فردوسی در همه موارد از این واژه همان معنایی را می‌خواسته که در فرهنگ‌ها ضبط شده است. در این جستار، یادگار را به کمک دو متن کهنسال عربی که در آنها به صورت ایاذکار/ایادکار به کار رفته است واریسی کرده و نتیجه گرفته‌ایم که این واژه در آن بیت به معنی طومار است و چنانکه یکی از پژوهندگان نیز یادآور شده در یکی از گویش‌های محلی فارس به همین معنی رواج داشته است. سند نیز در بیت مورد سخن به معنی شخصی است که نسبش را به کسی بازخوانند ولی از نسل او نباشد (فرزند خوانده/ پسر خوانده) و به این معنی در یکی از ترجمه‌های قدیم قرآن به کار رفته است.

کلید واژه‌ها: شاهنامه، واژه‌های شاهنامه، یادگار، یازگار، سند.

Email: Akbar.Nahvi@yahoo.com

۱. استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۱/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۲/۲۲

یادگار

در داستان هرمزد پس از آنکه بهرام چوبین پرموده پسر ساوه شاه (پادشاه ترکان) را اسیر کرد و او را نزد هرمزد فرستاد، دستور داد تا از گنج‌های پرموده فهرستی تهیه کنند:

دیبران برفتند دل پر هراس ز شبگیر تا شب گذشته سه پاس
سیه شد بسی یازگار از شمار نبشته نشد هم به فرجام کار

(فردوسی، ۱۹۷۰، ۱/۳۹۱/۸-۴/۱۲۶۳)

دکتر آیدنلو نخستین بار نظر شاهنامه‌پژوهان را به واژه ناشناخته یازگار جلب کرد و یادآور شد که علاوه بر دستنویس لندن که اساس چاپ مسکو بوده در دستنویس سعدلو (ص ۸۹۶) نیز به صورت یازگار ضبط شده است. وی پس از اشاره به کلمه یادگار که در زبان ارمنی به معنی «دستنویس» قسم نامه و غیره» به کار می‌رود، این پرسش را مطرح کرد که «آیا می‌توان بین این واژه و یازگار که در شاهنامه در معنایی تقریباً معادل آن استعمال شده، ارتباطی دید و برای هردو در پی ریشه و خاستگاهی واحد بود؟» (آیدنلو، ۱۳۸۶: ۲۸۳).

در آن هنگام دکتر خطیبی در همکاری با دکتر خالقی مشغول تصحیح همین بخش از شاهنامه بود. وی به دنبال مقاله دکتر آیدنلو مقاله‌ای نوشت و متذکر شد که حرف نخست واژه یازگار در دستنویس لندن بدون نقطه است و در برخی از دستنویس‌های شاهنامه از جمله کراچی (مورخ ۷۵۲) و استانبول (مورخ ۹۰۳) به صورت یادگار ضبط شده است و در دیگر دستنویس‌ها کاتبان با تصرف در مصراع این واژه را از آن بیرون کرده‌اند، مانند: سیه شد بسی کاغذ از هر شمار (قاهره ۷۹۶)؛ دیبران بمانندند از آن در شمار (استانبول ۷۳۱؛ لیدن ۸۴۰؛ برلین ۸۹۴)؛ سیه شد بسی نامه‌ها از شمار (پاریس ۸۴۴) ... و مانند این (خطیبی، ۱۳۸۶: ۲۸۷). با این حال دکتر خطیبی نیز مانند مصححان چاپ مسکو به تبعیت از دستنویس لندن (مورخ ۶۷۵)، یازگار را در متن نگه داشت (فردوسی، ۱۳۸۶: ۷/۱۲۷۳/۵۷۱).

دکتر صادقی (۱۳۸۶: ۲۹۰) در ادامه مقاله دکتر خطیبی یازگار را املای دیگری از یادگار/یادگار و به معنی سواد و چرکنویس دانست که در آن حرف «ذ» به «ز» دگرگونی یافته چنانکه در برخی از کلمات دیگر مانند آذفنداک/ آزفنداک؛ باذنیچ/ بازنیچ نیز دیده می‌شود.

اما دکتر نغزگوی کهن (۱۳۸۶: ۲۵۵) پس از بحثی درباره حرف‌های «د، ذ، ز» نتیجه گرفت که «صورت یازگار نمی‌تواند صورت املایی صحیحی باشد مگر اینکه یازگار را کلمه‌ای کاملاً متفاوتی بدانیم که هیچ ربطی به یادگار و معناهای آن نداشته باشد».

این بحث یکی از داستان‌های فرامرز را که در یکی از گویش‌های محلی بر سر زبان‌ها بوده، به میان کشید. دکتر جبار ناصرو در مقاله‌ای پس از نقل مفصل آراء و نظرات محققان پیشین به روایتی از داستان فرامرز اشاره کرد که در یکی از گویش‌های محلی فارس (کوهمره سُرخ) بر سر زبان‌ها بوده و در آن «یازگار» به معنی «طومار» به کار رفته بوده است. از جمله در این روایت آمده است که پس از آنکه فرامرز بر کیلِ هندی غلبه کرد از نگهبان خزانۀ خود خواست «یازگاری تهیه کند و فهرستِ اموال به دست آمده را ضبط کند. نگهبان در پاسخ او می‌گوید: اموال موجود به سه یازگار نیاز دارد» (جبار ناصرو، ۱۳۹۴: ۱۴۴). گویشور راوی این داستان در توضیح یازگار می‌گوید: «طومارهایی بود که آنها را به هم می‌دوختند... می‌آمدند با پوست آهو یا گراز یا پلنگ مثلاً طومار درست می‌کردند، سپس با جوهر بر روی آن می‌نوشتند» (همان، همانجا). در این مقاله واژه مورد گفتگو پیوسته با املای یازگار نوشته شده است ولی آشکار است که از یک روایت شفاهی حکم نمی‌توان کرد که املای این واژه یازگار بوده است یا یادگار.

دکتر امیدسالار احتمال داده است که این کلمه گشته یادگار باشد «با اینکه از نظر رسم الخط اشکالی ندارد از نظر معنی بیت محل اشکال است زیرا یادگار از صورت پهلوی *ayadgar* به معنی «سیره» در عربی که به صورت ایادکارات در برخی کتب عربی وارد شده است، در این بیت بی معنی می‌نماید» (امیدسالار، ۱۳۸۹: ۸۷). ایشان بی آنکه از «برخی کتب عربی» نام ببرند پیشنهادی برای اصلاح بیت داده‌اند. به‌رغم کوشش‌هایی که برای روشن شدن املا و معنی این واژه شده است جای دارد که یک بار دیگر مورد بررسی قرار گیرد.

به گمان نگارنده یازگار تحریف از یادگار/ یادگار است که صورت درست آن در دو دستنویس کراچی و استانبول محفوظ مانده و استاد خالقی به درستی در تصحیح دوم شاهنامه آن را به متن برده است:

سیه شد بسی یادگار از شمار نبشته نشد هم به فرجام کار

(فردوسی، ۱۳۹۳، ۱۲۷۱/۸۵۱/۲)

اما خواست فردوسی از این واژه چیست؟ از این بیت چنین برمی آید که یادگار، چیزی بوده که بر روی آن مطلبی را می نوشته اند: سیه شد بسی یادگار... نبشته نشد هم به فرجام کار. کاتب دستنویس قاهره نیز چنین استنباطی داشته که با دست بردن در بیت، کاغذ را به جای یادگار نهاده است: سیه شد بسی کاغذ از هر شمار. ظاهراً یادگار به معنایی مناسب با بیت شاهنامه در نظم و نثر فارسی سابقه استعمال ندارد؛ اما در دو متن عربی به صورت کهن تر ایادکار/ ایادکار به کار رفته است که شاید بتوان به یاری آن به معنایی مطمئن از یادگار رسید.

اصطخری در کتاب المسالک و الممالک خود در معرفی قلعه گچ (دژگچین) واقع در ارجان (بهبهان کنونی) می گوید:

... و قَلْعَةُ الْجَصِّ بِنَاحِيَةِ اَرْجَانِ، فِيهَا مَجُوسٌ وَّ بَادُكُذَارَتُ الْفُرسِ وَّ اَيَّامُهُمْ تَتَدَارَسُ فِيهَا وَ هِيَ مَنِيْعَةٌ جَدًّا (اصطخری، ۱۹۲۷: ۱۱۸)

دوخویه مصحح کتاب، حرف گ در بادگذارات را با سه نقطه بر روی سرکش آن مشخص کرده و در پایین صفحه می گوید این واژه در دو دستنویس دیگر به صورت اناذکارات (حرف دوم بی نقطه) و ایادکارات آمده است. ظاهراً منظور وی از نسخه ای که کاتب حرف دوم این کلمه را بی نقطه نوشته بوده است، یکی دیگر از تألیفات اصطخری موسوم به کتاب الاقالیم بوده است.

می دانیم که اصطخری پیش از تألیف المسالک و الممالک کتابی در همین زمینه به نام کتاب الاقالیم را فراهم آورده بود که به منزله سرآغازی برای تألیف المسالک و الممالک بود. از این کتاب دستنویسی به جا مانده و یکبار به صورت عکسی منتشر شده است. اصطخری در این کتاب در توصیف همان قلعه می گوید:

... و قَلْعَةُ الْجَصِّ بِنَاحِيَةِ اَرْجَانِ، وَ فِيهَا مَجُوسٌ وَّ اِنَاذَكَارَاتُ الْفُرسِ وَّ اَيَّامُهُمْ تَتَدَارَسُ فِيهَا وَ هِيَ مَنِيْعَةٌ جَدًّا (اصطخری، ۱۸۳۹: ۶۰)

کاتب این نسخه در گذاردن نقطه بسیار سهل انگار بوده و بیشتر کلمات را بی نقطه کتابت کرده است و ملاحظه می شود که حرف دوم اناذکارات را نیز بی نقطه نوشته است؛ اما در اینکه این واژه همان ایادکارات/ ایادکارات است که در نسخه ای از المسالک و الممالک به بادگذارت تحریف شده هیچ تردیدی نیست چنانکه صورت درست آن در یکی دیگر از دستنویس های این کتاب مشاهده می شود.

به نظر می‌آید که اگر منظور اصطخری از این کلمه یا صورت محرف آن (بادگذارت) معلوم شود، می‌تواند به فهم معنی یادگار در بیت فردوسی یاری رساند.

مترجمان قدیم کتاب اصطخری ترجمه دقیقی از سخن او به دست نداده‌اند، یکی از آنان که زحمت بسیار متحمل شده عبارت مزبور را چنین ترجمه کرده است: «و قلعه الجص به ارجان سخت منیع است (!)» (اصطخری، ۱۳۳۸: ۱۰۶) و دیگری که بیشتر پای‌بند متن بوده است می‌گوید: «و دیگر قلعه جص و آن به ناحیت ارجان است و تمامت متوطنان و مقیمان آنجا گیراند و دانشمندان ایشان در آنجا کتاب‌های فرس را درس می‌گویند و آن قلعه‌ای نیک بلند و منیع است» (اصطخری، ۱۳۷۳: ۱۰۴) آشکارست که واژه مورد نظر در این ترجمه حذف شده است.

گفتنی است که ابن حوقل بخش بیشتر کتاب اصطخری و از جمله عبارت مورد نظر را به عین لفظ در کتاب خود آورده است. ضبط این کلمه در چاپی از کتاب او بادگذارات (ابن حوقل، ۱۸۷۲: ۱۸۹) و در چاپ دیگر ایذاکارات است (همان، ۱۹۹۲: ۲۴۲). دکتر شاعر سخنان او را چنین ترجمه کرده است: «دیگر قلعه جص (گچ) در ناحیه الرجان (ارجان) است که زردشتیان در آنجا می‌نشینند و یادگارهایی از ایرانیان و روزگار فرمانروایی آنان دارد و ساکنان آنجا به بحث و خواندن دانش‌های خود سرگرم‌اند و این قلعه بسیار استوار و بلند است» (ابن حوقل، ۱۳۴۵: ۴۲).

در قرن اخیر دو تن از پژوهشگرانی که درباره تاریخ و فرهنگ ایران عصر ساسانی تحقیقاتی کرده‌اند، به این عبارت المسالک و الممالک توجه کرده و معنایی از بادگذارت (مطابق چاپ دوخویه) به دست داده‌اند. یکی از آنان دکتر محمدی است که سخن اصطخری را چنین ترجمه کرده است:

«قلعه جص در ناحیه ارجان واقع شده، در آنجا زردشتیان و داستان‌سرایان ایرانی نشیمن دارند و به درس و بحث آثار تاریخی خود می‌پردازند و آن دژی سخت استوار است» (محمدی، ۱۳۵۶: ۳۴).

وی در حاشیه صفحه پس از نقل عین گفتار اصطخری می‌گوید: «ما کلمه بادگذار را داستان‌سرا ترجمه کردیم، این کلمه اصلاً فارسی است و به کسانی گفته می‌شود که کار آنها نوشتن و یا نقل روایات تاریخی و داستان‌های ایرانی بوده است. برای تحقیق بیشتر به inostranzev صفحه ۱۹ و منابعی که ذیل این صفحه یاد کرده مراجعه کنید» (همان، همانجا).

اشاره محمدی به پژوهشگر معروف روس مؤلف کتاب تحقیقاتی درباره ساسانیان است و این

است ترجمه او:

«قلعه شیز (کذا) در ناحیه ارجان واقع است و در آنجا آتش پرستانی که راجع به ایران و گذشته آن اطلاع دارند زندگی می‌کنند. در آنجا نامبردگان به مطالعه می‌پردازند. این قلعه سخت مستحکم است» (اینوستراتسفس، ۱۳۵۱: ۱۵).

این پژوهشگر در یادداشت‌های کتاب خود می‌گوید: «در متن، کلمه فارسی بادگذار جمع آن بادگذارات آمده یعنی دوره‌گردی که اشعار رزمی می‌سروده و ناقل داستان‌های ملی بوده» (همان: ۱۴۳).

بی‌گمان بادگذارات الفرس نه به معنی داستان‌سراست و نه به معنی دوره‌گردهایی که اشعار رزمی می‌سروده‌اند. ناشناختگی این کلمه موجب گردیده که هر دو پژوهشگر در ترجمه گفتار اصطخری، ضمیر «هم» در «ایامهم» را به جای آنکه تنها به «مجوس» بازگردانند به «مجوس و بادگذارات الفرس» بازگردانیده و ناچار این واژه بی‌بنیاد را گروهی از ایرانیان دوره‌گرد نقال گمان برده‌اند. خوشبختانه اصطخری هنگام توصیف سنگ‌نگاره‌های شهر شاپور (بیشاپور) بار دیگر از دژ ارجان یاد کرده است و این بار همان مطالب سابق خود را به گونه‌ای بیان کرده است که منظورش از یادکارات الفرس روشن می‌شود:

وَ بِنَاحِيَةِ سَابُورَ جَبَلٌ قَدْ صُوِّرَ فِيهِ صُورٌ كُلِّ مَلِكٍ وَ كُلِّ مَرْزَبَانَ مَعْرُوفٍ لِلعَجَمِ وَ كُلِّ مَذْكَورٍ مِنْ سَدَنَةِ النِّيرَانِ وَ عَظِيمٍ مِنْ مُوبَدَ وَ غَيْرِهِ وَ تَتَابَعُ صُورُ هَؤُلَاءِ وَ أَيَّامُهُمْ وَ قِصَصُهُمْ فِي أَدْرَاجٍ، وَ قَدْ خُصَّ بِحِفْظِ ذَلِكَ قَوْمٌ سَكَنَ بِمَوْضِعِ بِنَاحِيَةِ اِرْجَانٍ يُعْرَفُ بِحِصْنِ الجِصِّ (اصطخری، ۱۹۲۷: ۱۵۰؛ ۱۸۳۶: ۶۶).

چنانکه ملاحظه می‌شود در اینجا نیز اصطخری در توضیح همان دژ دو مطلب را در کنار هم آورده است، یکی: «وَ تَتَابَعُ صُورُ هَؤُلَاءِ وَ أَيَّامُهُمْ وَ قِصَصُهُمْ فِي أَدْرَاجٍ» که بی‌گمان شرح و توضیح

۱. وی به دو منبع نیز ارجاع می‌دهد: یکی: BGA IV, 182-183 که مراد کتاب چهارم از سلسله کتاب‌های Bibliotheca geographorum Arabicorum به تصحیح دوخویه است. این جلد نمایه و توضیح لغات سه دفتر نخست این مجموعه آثار است که با عنوان INDICES GLOSSARIUM ET ADDENDA ET EMENDANDA به چاپ رسیده است (لیدن ۱۸۷۹). دوخویه در این کتاب بادگذارات را جمع " بادگذا " (کذا، ظاهراً غلط چاپی است) دانسته و آن را narrator معنی کرده و اینوستراتسفس نیز از او تبعیت کرده است. و دیگری کتاب فولرس است با عنوان Lexicon Persico- latinum فولرس در این کتاب فقط یادگار را به همان معانی معمول در فارسی دری معنی کرده و شواهدی نیز آورده است.

«ایادکارات الفرس» است و دیگری: «وَقَدْ خُصَّ بِحِفْظِ ذَلِكَ قَوْمٌ...» که مراد مجوس در گفتار سابق اوست. اینک می‌توان منظور او را از ایادکارات الفرس استنباط کرد. دکتر محمدی این عبارت را چنین ترجمه کرده است:

در ناحیه شاپور کوهی است که بر آن تصویر هر یک از پادشاهان و مرزبانان معروف ایران و رؤسای سرشناس آتشکده‌ها و موبدان بزرگ و دیگران نقش شده و تصویرهای این اشخاص با سرگذشت و داستان‌هایشان در صندوق‌هایی محفوظ است و عهده‌دار حفظ آنها گروهی هستند که در ناحیه آرجان در جایی که به حصن الجص معروف است، نشیمن دارند (محمدی، ۱۳۵۶: ۳۴).

محمدی «ادراج» را جمع دُرَج و به معنی صندوق دانسته که در فرهنگ‌ها به معنی ظرفی کوچک که زنان زیورهای خود را در آن می‌نهند معنی می‌شود. ولی اینوستراتسفس این واژه را به معنای دیگری گرفته است:

در ناحیه شاپور تصویر تمام شاهان و بزرگانی که بین ایرانیان معروف هستند و نقش محافظان نامی آتش و موبدان بزرگ و دیگران بر کوه رسم شده است، تصویر آنان و کارهای آنان و حکایت راجع به نامبردگان به ترتیب در طومارها ثبت گردیده. این طومارها را کسانی که در نقطه‌ای در آرجان معروف به قلعه شیز (کنا) زندگی می‌کنند نگهداری می‌کنند (اینوستراتسفس، ۱۳۵۱: ۱۶).

محقق روس «ادراج» را جمع دُرَج و به معنی طومار دانسته و به گمان نگارنده حق با اوست. دُرَج را فرهنگ‌نویسان قدیم، کاغذ و نبشته (صفی‌پوری، ۱/۳۶۴؛ الذی یکتبُ فیهِ (سجزی، ۱۳۶۴: ۱۱۷)؛ طومار (تاج‌الاسامی، ۱۳۶۷: ۱۷۵)؛ طومار و پیچ‌نامه (دهار، ۱۳۴۹: ۱/۲۶۹)؛ طوماری بود که در آن چیزها نوشته باشند (برهان، ۱۳۶۱: ۲/۸۳۲) معنی کرده‌اند؛ بنابراین ایادکارات الفرس طومارهایی بوده است که تصاویر پادشاهان ایران باستان و مرزبانان و هیربدان و موبدان و سرگذشت و داستان‌هایشان بر آن ثبت شده بوده است. این گزارش اصطخری سخنان مسعودی را به یاد می‌آورد که در سال ۳۰۳ بر شهر اصطخر نزد «یکی از بزرگ‌زادگان ایران» کتابی را دیده و در توصیف آن می‌گوید:

«کتابی بزرگ دیدم که از علوم و اخبار ملوک و بناها و تدبیرهای ایرانیان مطالب فراوان داشت... تصویر بیست و هفت تن از ملوک ایران از خاندان ساسانی... در آن بود... با ذکر سرگذشت هر پادشاه و رفتار وی با خواص و عوام... تاریخ کتاب در نیمه جمادی‌الآخر به سال یکصد و سیزدهم از روی اسناد خزائن ملوک ایران نوشته شده و برای هشام بن عبدالملک از پارسی به عربی درآمده...»

صفحه به رنگ فریبری بود با ساختی عجیب که از فرط نکویی و دقت ساخت ندانستم کاغذ است یا پوست» (مسعودی، ۱۳۶۵: ۹۹-۱۰۰). بنابر آنچه آمد با اطمینان بیشتر می‌توان گفت که مقصود فردوسی نیز از یادگار، طومارهای چرمین بوده چنانکه در یکی از گویش‌های محلی فارس نیز به همین معنی کاربرد داشته است.

سند

سند نیز یکی دیگر از واژه‌های شاهنامه است که هنوز معانی آن به درستی روشن نشده است. در داستان بهرام گور در نوبتی بهرام در جامه سفیر (فرستاده) نزد شنگل پادشاه هند می‌رود و در آنجا چند چشمه از هنرهای رزمی خود را به نمایش می‌گذارد: کرگدنی و ازدهایی را از پای درمی‌آورد که پهلوانان هند از کشتن آنها عاجز بوده‌اند. در میدان تیراندازی با یک تیر نشانه را در هم می‌شکند... همین کارها شنگل را به شک و تردید می‌اندازد و با خود می‌اندیشد که این شخص نباید فرستاده باشد. یا از خویشان شاه ایران است، یا از بزرگان و مهتران دربار ایران، شایسته است که او را برادر شاه بخوانم:

نماند همی این فرستاده را	نه هندی نه ترک و نه آزاده را
اگر خویش شاه است اگر مهترست	برادرش خوانم هم اندر خورست

(فردوسی، ۱۳۸۶/۱۳۸۶/۵۶۸/۲۰۳۳-۲۰۳۴)

بنابراین روی به بهرام می‌کند و می‌گوید:

برادر توی شاه را بی‌گمان	بدین پیچش و زور و تیر و کمان
--------------------------	------------------------------

(همان، ۲۰۳۶/۵۶۹/۶)

اما بهرام همچنان خود را فرستاده می‌خواند و می‌گوید گناه است اگر او را فرزند یزدگرد بخوانند

بدو گفت بهرام کای شاه هند	فرستادگان را مکن نام سِند
نه از تخمه یزدگردم نه شاه	برادرش خوانیم باشد گناه

(همان، ۲۰۳۸/۵۶۹/۶-۲۰۳۹)

دکتر امیدسالار که این بخش از شاهنامه را تصحیح کرده است در توضیح واژه سند می‌گوید: به اقرب احتمالات سند در این مصراع ضبط کهن کاذب است. صورت صحیح مصراع باید چیزی قریب به: فرستادگان را مگو ناپسند، باشد که در آن مگو به مکن گشتگی یافته و ضبط فعلی را در همه نسخه‌ها ایجاد کرده است. سند به معنی حرامزاده، هم در شاهنامه (هشتم ۱۳/۱۳۲) و هم در گرشاسب‌نامه (۸۲/۱۱۵؛ ۲/۱۹۶) آمده است؛ اما سند به معنی حرامزاده در این بیت معنی درستی افاده نمی‌کند مگر اینکه بگوییم بهرام به شنگل می‌گوید که «نام حرامزادگی بر من مگذار» بدین معنی که یزدگرد بزه‌گر پدر بهرام گور با مادر این فرستاده سر و سرّی داشته بوده باشد و این فرستاده بدان مناسبت با بهرام برادر است. چنین تأویلی به نظر من به پشتگ و وارو و معنی جعل کردن می‌ماند، والله اعلم (خالقی، امیدسالار، ۱۴۵/۱۰). استاد خالقی نظر دکتر امیدسالار را نپذیرفته است و در «افزوده‌هایی بر یادداشت‌های دفتر ششم» می‌نویسد:

برداشتی را که همکار گرامی ما با پذیرفتن سند از این مصراع کرده‌اند، بیت ۲۰۳۹ تأیید می‌کند و این برداشت به هیچ روی «پشتک و وارو زدن و معنی جعل کردن» نیست. از این رو سند در اینجا نه نویسنش کهن کاذب، بلکه همان گور وحشی است که ایشان همیشه کمان در دست در کوه و دشت در پی شکار آند، ولی اکنون که رمنده رام گشته است از چشم التفات ایشان افتاده است. در موارد دیگر آقای امیدسالار می‌نوشتند «هیچ کاتب ابلهی ضبط راستا حسینی ناپسند را به سند تبدیل نمی‌کند» ولی در اینجا سیزده دستنویس سند دارند و به احتمال بسیار در مادر نسخه ل و ق نیز سند بوده که کاتب ق آن را شه‌بسنده یعنی محتملاً شه‌پسند کرده و کاتب ل با استادی بیشتری ناپسند. واژه سند چند بار در شاهنامه آمده است. (واژه‌نامه بخش دوم و چهارم) (همان، ۱۰/۲۴۹).

به گمان بنده در اینجا حق با دکتر امیدسالار است. بسیار بعید می‌نماید که بهرام به شنگل گفته باشد مرا حرامزاده مخوان من از تخمه یزدگرد نیستم. این بدان می‌ماند که شخصی عمداً یا سهواً یا به هر نیتی به کسی بگوید: ای پسر فلان! و او جواب دهد: مرا حرامزاده مخوان، من از تخمه فلان نیستم! در شاهنامه دو بار دیگر واژه سند در این بیت‌ها به کار رفته است:

که دانست کین چاره‌گر مرد سِند سپاه آرد از چین و سقلاب و هند

(۲۳۴۰/۲۴۸/۳)

منظور از چاره‌گر مرد سند، افراسیاب است. مورد دیگر زمانی است که سپاهیان بهرام چوبین و خسرو پرویز با یکدیگر روبه‌رو می‌شوند و بهرام سخنانی توهین‌آمیز به زبان می‌آورد و خسرو را «روسی‌زاده» و سند می‌خواند:

سپه را بر آیین نوشین روان همی راند این سند تیره‌روان

(۱۳۲/۱۳/۸)

شاید در این بیت‌ها نیز فردوسی از واژه سند، کسی را که نژاد والایی ندارد، بدنزاد، را خواسته باشد نه لزوماً حرامزاده، با این حال در اینکه این واژه معنای دیگری هم داشته که از فرهنگ‌ها فوت شده است تردیدی نیست. سند به کسی گفته می‌شد که نسبش را به کسی بازخوانند ولی از نسل او نباشد: فرزند خوانده پسر خوانده. به این معنی دوبار در یکی از ترجمه‌های قرآن به کار رفته است:

وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ (الاحزاب، ۴): او نکردست سندانان که به فرزندی پذیرفته باشید

پسران شما (ترجمه قرآن موزه پارس، ص ۱۵۸).

لَكِي لَا يَكُونُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ (الاحزاب، ۳۷): تا نباشد فر مؤمنان ننگی او بزه‌بی اندر به زنی کردن سندانان (همان، ص ۱۶۴، نیز: رواقی، ۱۳۸۱: ۲۳۰).

جالب آنکه دعی (مفرد ادعیاء) را در فرهنگ‌ها حرامزاده و پسرخوانده معنی کرده‌اند: **الدعی**: حرامزاده (تفلیسی، ۱۳۵۰: ۱۷۸۵/۳؛ تاج‌الاسلامی، ۱۳۶۷: ۱۹۰؛ ده‌ار، ۱۳۴۹: ۲۷۲/۱؛ خشوک کرمانی، ۱۳۶۳: ۱۲۸).

الدعی: به پسری گرفته (میدانی، ۱۳۴۵: ۲۲۰؛ تراجم‌الاعاجم، ۱۳۶۶: ۱۴۲؛ سجزی، ۱۳۶۴: ۱۱۸)؛ پسر به پسری پذیرفته (کرمانی، ۱۳۶۳: ۱۲۸)؛ پسر خوانده و به پسری گرفته (ده‌ار، ۱۳۴۹: ۲۷۲/۱)؛ ادعیاء: پسرخواندگان یعنی به پسری پذیرفتگان (لسان‌التزیل، ۱۳۶۲: ۱۰۱).

به گمان بنده منظور فردوسی نیز از سند در بیت مورد سخن، شخصی است که او را فرزند کسی بخوانند ولی از نسل او نباشد.

کتابنامه

- ابن حوقل. (۱۳۴۵). *صورة الارض*. ترجمه جعفر شعار. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
ابن حوقل. (۱۸۷۲). *المسالك و الممالک*. تصحیح دوخویه. لیدن.

- ابن حوقل. (۱۹۹۲). *صورة الارض*. بیروت: دارمکتبه الحیاة.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۷۳). *مسالك و ممالک*. ترجمه محمد بن اسعد بن عبدالله تستری. به کوشش ایرج افشار. تهران: موقوفات افشار.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم. (۱۳۶۸). *مسالك و ممالک*. ترجمه فارسی قرن پنجم/ ششم هجری. به تصحیح ایرج افشار. تهران: علمی و فرهنگی.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم. (۱۸۳۹). *کتاب الاقالیم*. به کوشش مولر. چاپ عکسی، گوتا.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم. (۱۹۲۷). *المسالك و الممالک*. به تصحیح دوخویه. لیدن.
- امید سالار، محمود. (۱۳۸۹). *سی و دو مقاله در نقد و تصحیح متون ادبی*. تهران: موقوفات افشار.
- اینوسترانستف، کنستانتین. (۱۳۵۱). *تحقیقاتی درباره ساسانیان*. ترجمه کاظم کاظمزاده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۶). «*واژه‌ای فراموش شده از شاهنامه در فرهنگ‌ها*». *مجله فرهنگ‌نویسی*. شماره ۱. صفحه‌های ۲۸۰-۲۸۵.
- بخاری، محمدبن محمد. (۱۳۶۵). *المستخلص فی ترجمان القرآن*. به تصحیح محمد علوی مقدم و رضا اشرف‌زاده. تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء.
- برهان تبریزی. (۱۳۶۱). *برهان قاطع*. تصحیح محمد معین. تهران: امیر کبیر.
- تاج‌الاسامی. (۱۳۶۷). تصحیح علی اوسط ابراهیمی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- تراجم الاعاجم*. (۱۳۶۶). به کوشش مسعود قاسمی و محمود مدبری. تهران: انتشارات اطلاعات.
- ترجمه قرآن موزه پارس. (۱۳۵۵). به کوشش علی رواقی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- تفلیسی، حبیبش. (۱۳۵۰). *قانون ادب*. به اهتمام غلامرضا طاهر. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- جباره ناصرو، عظیم. (۱۳۹۴). «*یازگار یا یادگار، واژه‌ای بحث‌انگیز در شاهنامه*». *مجله فرهنگ‌نویسی*. شماره ۱۰. صفحه‌های ۱۳۹-۱۴۶.
- خالقی مطلق، جلال، امیدسالار، محمود. (۱۳۹۳). *یادداشت‌های شاهنامه*. بخش دوم و سوم. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- خطیبی، ابوالفضل. (۱۳۸۶). «*یازگار یا یادگار*». *مجله فرهنگ‌نویسی*. شماره ۱، صفحه‌های ۲۸۶-۲۹۰.
- دهار، قاضی خان بدر محمد. (۱۳۴۹). *دستور الاخوان*. تصحیح سعید نجفی اسداللهی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- رواقی، علی. (۱۳۸۱). *ذیل فرهنگ‌های فارسی*. تهران: هرمس.

شماره اول	جستارهای نوین ادبی (ادبیات و علوم انسانی سابق)	۲۷۰
	سجزی، محمود بن عمر. (۱۳۶۴). <i>مهدب الاسماء</i> . تصحیح محمدحسین مصطفوی. تهران: علمی و فرهنگی.	
	صادقی، علی اشرف. (۱۳۸۶). «دریاره یازگار». <i>مجله فرهنگ‌نویسی</i> . شماره ۱، صفحه‌های ۲۸۶-۲۸۹.	
	صفی‌پوری، عبدالرحیم. (بی‌تا). <i>منتهی الارب فی لغة العرب</i> . تهران: کتابخانه سنایی.	
	فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). <i>شاهنامه</i> . به تصحیح جلال خالقی مطلق و همکاران. تهران: دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.	
	فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۳). <i>شاهنامه</i> . تصحیح جلال خالقی مطلق. تهران: سخن.	
	فردوسی، ابوالقاسم. (۱۹۷۰). <i>شاهنامه</i> . تصحیح رستم علی‌یف. مسکو.	
	کرمینی، علی بن محمد. (۱۳۶۳). <i>تکمله الاصناف</i> . چاپ عکسی. اسلام آباد، پاکستان: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.	
	لسان التنزیل. (۱۳۶۲). به اهتمام مهدی محقق تهران: علمی و فرهنگی.	
	محمدی، محمد. (ص ۱۳۵۶). <i>فرهنگ ایرانی پیش از اسلام</i> . تهران: دانشگاه تهران.	
	مسعودی، ابوالحسن علی. (۱۳۶۵). <i>التنبيه و الاشراف</i> . ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی و فرهنگی.	
	میدانی، ابوالفتح احمد. (۱۳۴۵). <i>السامی فی الاسامی</i> . چاپ عکسی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.	
	نغزگوی کهن، مهرداد. (۱۳۸۶). «یازگار و یادگار و انشتقاق اولیه». <i>مجله فرهنگ‌نویسی</i> . شماره ۲، صفحه‌های ۲۲۲-۲۲۶.	